

اشعار بازمانده از دیوان حقیقی (۸۰۲-۸۷۲ ق)

علی بصیری پور*

چکیده

ابوالمظفر سلطان جهانشاه، سرشناس‌ترین و قدرتمندترین چهره از سلسله ترکمانان قراقویونلو یا «بارانی» است که در قرن نهم بیش از سی سال با اقتدار تمام بر قسمت اعظم ایران حکومت کرده است. این پادشاه شاعر بوده و «حقیقی» تخلص می‌کرده است. حقیقی دیوان خود را برای نظرخواهی نزد بزرگ‌ترین چهره ادبی ایران در قرن نهم یعنی شیخ عبدالرحمن جامی فرستاده و جامی هم ضمن ابیاتی که هم اکنون در دیوان وی به جاست، اشعار حقیقی را ستوده است. متأسفانه دیوان حقیقی از بین رفته و تنها ابیات پراکنده‌ای از آن در کتابهایی همچون *احسن التواریخ حسن بیگ روملو*، *حدیقه المعارف شجاع‌الدین کربالی*، *تکلمة الاخبار تألیف علی‌بن عبدالؤمن و روضة السلاطین تألیف فخری هروی* بازمانده است که قوت طبع و بینش عرفانی این پادشاه را نشان می‌دهد. در این مقاله با استخراج و گردآوری اشعار پراکنده سلطان جهانشاه از کتابها و منابع مختلف، سعی بر این بوده است که وی به عنوان یک پادشاه شاعر و صاحب طبع به پژوهشگران عرصه تاریخ و ادبیات معرفی گردد.

کلیدواژه: جهانشاه قراقویونلو، حقیقی، عبدالرحمن جامی، *تکلمة الاخبار*، *روضه السلاطین*، *احسن التواریخ*، *حدیقه المعارف*، *تذکره الشعراء*، *مقامات جامی*.

ابوالمظفر جهانشاه بن قرايوسف بن توره‌مش خان بن بیرام خواجه ترکمان از طبقه‌ای

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی قزوین

بود که آن را قراقویونلو و بارانی می‌گویند (ابن کربلایی، *روضات الجنان و جنات الجنان*، ص ۵۲۴/۱).

چگونگی حکومت وی را به طور خلاصه مرور می‌کنیم:

شاهرخ فرزند تیمور لنگ در سال ۸۳۹ ق حکومت آذربایجان را به جهانشاه واگذار کرد. در اوایل سال ۸۴۰ ق، شاهرخ به خراسان مراجعت کرد. اسکندر برادر جهانشاه روی به تبریز آورد و در نزدیکی «صوفیان» جنگی سخت بین دو برادر در گرفت. اسکندر به قلعه النجق گریخت و در آنجا به دست پسر خود «قباد» کشته شد. کم‌کم کار جهانشاه بالا گرفت و در سال ۸۴۴ ق بر گرجستان دست یافت. در سال ۸۵۶ ق عراق عجم را به قلمرو خود افزود و تمام قلاع آن دیار را ویران و شهر اصفهان را قتل‌عام کرد. سپس فارس و کرمان را تسخیر کرد و در سال ۸۶۱ ق روی به خراسان نهاد و آنجا را گرفت. در پانزده شعبان سال ۸۶۲ ق در شهر «هرات» بر سر سلطنت تکیه زد و شش ماه در آنجا ماند. هم‌زمان با این احوال سلطان ابوسعید تیموری (م: ۸۷۳ ق) از شهر بلخ متوجه او شد. همین که جهانشاه سرگرم تدارک ابزار برای دفع وی بود، خبر رسید که «حسن علی» فرزند محبوسش در آذربایجان از بند گریخته و آشوبی به راه انداخته است؛ ناچار با ابوسعید از در آشتی درآمد و حکومت خراسان را به وی وا گذاشت و خود با سپاهش به آذربایجان رفت و پسر شورشی خود را دستگیر کرده، به زندان انداخت و پس از چندی او را به بیرون از مرز حکومت تبعید کرد. پسر دیگرش «پیر بوداق» والی فارس را به جهت بدرفتاری‌اش به سال ۸۶۹ ق معزول و سپس حکومت بغداد را به وی واگذار کرد. پیر بوداق در آنجا نیز سر از فرمان پدر باز زد. جهانشاه یک سال بغداد را در حصار گرفت و با فریب و نیرنگ، باز او را به فرمانبرداری درآورد و به واسطه فرزند دیگر خود، وی را بکشت و بغداد را به پسر دیگرش «محمدی میرزا» سپرد و با شوکت تمام به تبریز بازگشت (ترجمه و گزینش از: منجم‌باشی، *صحایف الاخبار*، ص ۱۵۲/۳).

در آن تاریخ وسعت مملکت وی از سر حد خاک عثمانی غرباً، تا عراق و خلیج فارس و کرمان، شرقاً امتداد داشت؛ در حقیقت مشتمل بود بر تمام ممالک ایران به استثنای خراسان و طبرستان. در سال ۸۷۱ ق جهانشاه به حسن بایندری معروف به «اوزون حسن» (م: ۸۸۲ ق) حمله برد و قصد فتح «دیار بکر» را که کشور او بود داشت؛ لیکن در هنگام شکار از لشکر خود دور مانده، دشمن او را غافلگیر کرد و به

هلاکت رسانید و پسرانش نیز کشته شدند و بسیاری از امرا و رجال او به قتل رسیدند. تاریخ این فاجعه را در قطعه ذیل به نظم آورده‌اند که به حساب جمل می‌شود: ۸۷۲.

اردوی جهانشاه بهادر نویان با آن همه اسباب زبردستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی ویران شد و تاریخ: حسن بیگ بکشت
(براون ۱۳۵۷: ۵۷۷)

جهانشاه سیزده سال از طرف شاهرخ و بیست و دو سال خودسر در عراق و آذربایجان و فارس و کرمان و هرمز و خراسان حکومت کرده و دم از استقلال زده است؛ از این رو، مجموع سلطنت او ۳۵ سال می‌شود (منجم‌باشی، صحایف‌الاکابر، ص ۱۵۰/۳).
جهانشاه شاعر بوده، دیوانی داشته و «حقیقی» تخلص می‌کرده است. عبدالواسع نظامی باخرزی می‌گوید:

امیر مظفرالدین جهانشاه ترکمان - که والی ممالک عراقین و آذربایجان بود -
جبلت او بر اشتغال به امر شاعری مفظور بود (باخرزی، مقامات جامی، ص ۱۳۹).
مؤلف کتاب تاریخ جهان‌آرا نیز به شاعری جهانشاه اشاره کرده است:
جهانشاه شعر نیکو می‌گفت و تخلص حقیقی داشت (غفاری ۱۳۴۳: ۲۴۹).
صاحب مقامات جامی می‌نویسد:

یک بار جهانشاه قراقویونلو با تخلص شاعری «حقیقی» از همدان، کلیات اشعارش را که تعداد ابیات آن به سه‌هزار می‌رسید، همراه با دو هزار دینار کپکی برای نظرخواهی نزد جامی فرستاده بود؛ جامی هم در یک مثنوی اشعار وی را ستود و با یک رباعی از تقدینۀ ارسالی او بدین‌گونه تمجید و تقریر کرد:

بحری است کفِ جودِ شه‌کوه وقار کز وی نفند بغیر گوهر به کنار
موجش به عراق چون گهر کرده نثار «جامی» به هرات از آن گهرچیده هزار
(باخرزی، مقامات جامی، ص ۱۴۰ و ۱۴۱)

در کتاب جامی تألیف علی‌اصغر حکمت می‌خوانیم:

و ظاهراً این پادشاه شعر می‌گفته و دارای ذوق عرفانی بوده و «حقیقی» تخلص می‌کرده است... وقتی آن پادشاه دیوان خود را به نزد او فرستاده است، جامی در جواب، قطعه‌ای را نزد او گسیل داشته و ابیاتی از آن چنین است:

ز دریای اسرار، فیضی جدید به لب تشنگان سواحل رسید
سخن کوتاه! از زاده طبع شاه که دانش‌مآب است و عرفان‌پناه
همایون کتابی چو دُر جی ز دُر رسید از گهرهای تحقیق پُر

در او هم غزل درج هم مثنوی
 شده طالع از مطلع سر غزل
 ز مقطع چه گویم که هر مقطعی
 به صورت پرستان کوی مجاز
 چو در مثنوی داده داد سخن
 در ادراک اسرار ام‌الکتاب
 زهی نامه دلکش دلگشای
 بود مثنوی، لیکن آن مثنوی
 ز بس گل که از راز در وی شکفت

هم اسرار صوری و هم معنوی
 فروغ تابشیر صبح ازل
 که فیض آبد را بود منبعی
 ز شاه «حقیقی» نشان داده باز
 نوی یافته رازهای کهن
 ز هر مصرعش عقل را فتح باب
 که شد جان عطار از او عطرسای
 که شد فایض از خاطر مولوی
 همی شایدش گلشن راز گفت

(جامی، دیوان، ص ۱۷۵/۱؛ حکمت ۱۳۶۸: ۳۴-۳۶)

شجاع‌الدین کربالی، شارح گلشن راز شیخ محمود شبستری که کتاب خود موسوم به حدیقه‌المعارف را به نام همین ابوالمظفر جهانشاه تألیف کرده است، در هفده بیت در آغاز کتاب، وی را ستوده و به تخلص وی (حقیقی) در ضمن بیتهایی اشاره کرده است:

چو شاه حقیقی تویی در جهان
 به معنی و صورت تویی پاسبان
 (کربالی، حدیقه‌المعارف، برگ ۶ ب)

از دیوان حقیقی سه قطعه شعر به جای مانده است: یک غزل پنج بیتهایی که در تاریخ تکملة‌الخبار تألیف علی بن عبدالمؤمن^۱ ذکر آن آمده است که ما آن را به نقل از کتاب از سعدی تا جامی (براون ۱۳۵۷: ۵۷) در همین مقاله نقل خواهیم کرد. دیگر غزلی است که در تذکرة روضة‌السلالین فخری هروی (فخری هروی، تذکرة روضة‌السلالین، ص ۶۶) باقی مانده است. همچنین دوازده بیت در قالب مثنوی که در احسن التواریخ (روملو، احسن التواریخ، ص ۴۴۱) ذیل وقایع سال ۸۷۲ ق آمده است؛ این ابیات را خطاب به پسر نافرمانش سروده بود؛ در چند جای دیگر مانند تذکرة الشعراء (سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۳۴۴) و مقامات جامی (باخرزی، مقامات جامی، ص ۱۳۹-۱۴۰) نیز این ابیات ذکر شده است.

۱. تکملة‌الخبار تاریخی است که به نام پری‌خان‌خانم دختر شاه طهماسب در تاریخ خوزستان به وسیله علی بن عبدالمؤمن تألیف شده است (نقل از براون ۱۳۵۷: ۵۷۰). علی‌اصغر حکمت در حاشیه صفحه ۵۶۷ کتاب از سعدی تا جامی، تکملة‌الخبار را کتابی دانسته که علی بن عبدالمؤمن به نام پری‌خان‌خانم، دختر شاه طهماسب، در تاریخ خوزستان تألیف کرده و این غزل را نیز از آنجا نقل کرده است. این در حالی است که تکملة‌الخبار کتابی در تاریخ خوزستان به طور اخص نیست، بلکه تنها قسمتی از آن به خوزستان و تاریخچه سلسله مشعشعیان خوزستان اختصاص یافته است و این اشعار در نسخه مصحح تکملة‌الخبار که توسط دکتر عبدالحسین نوایی به چاپ رسیده، دیده نمی‌شود.

به گمان ما در کتاب *حدیقه المعارف کربالی* ابیاتی هست که می‌توان آنها را نیز با کمی احتیاط از ابوالمظفر جهانشاه دانست. گفتیم که حقیقی دیوان خود را برای جامی فرستاد و جامی هم در جوابش، اشعار وی را ستود؛ از این ابیات جامی نکته‌هایی دریافت می‌شود که به رساندن مقصود ما که عرضه مقدار دیگری از اشعار بازیافته حقیقی است، کمک می‌کند.

نخست اینکه جامی در بیتی سلطان جهانشاه را شاه «عرفان‌پناه» معرفی کرده است. در کتاب *حدیقه المعارف*، کربالی نیز پیش از آوردن اشعاری، گوینده آن را شاه عرفان‌پناه معرفی کرده است؛ چنان‌که گویی جهانشاه به خاطر داشتن ذوق عرفانی یا اشعاری در این زمینه به این لقب اشتها داشته است:

شاه عرفان‌پناه در این معانی، عاشقان را انتباه فرموده که مثنوی... (کربالی، *حدیقه المعارف*، برگ ۱۵۰ ب).

سپس کربالی اشعاری را که در قالب مثنوی است، ارائه می‌دهد. جامی نیز در یکی از ابیاتی که نقل شد، می‌گوید که در *دیوان حقیقی* مثنوی نیز بوده است.

چنان‌که خواهیم دید ابیاتی که کربالی از گوینده آنها به نامهای شاه عرفان‌پناه، شاه مسیحی‌انفاس و پادشاه اسلام‌پناه یاد کرده است، همه در قالب مثنوی است. سه دیگر اینکه جامی در ابیاتی دیگر، مثنوی حقیقی را چونان مثنوی مولانا دانسته است و همچنین آن اشعار را با اشعار عطار و شبستری مقایسه کرده است.

اتفاقاً از این ابیات که بیشتر نقل شد، با احتیاط می‌توان به این نتیجه رسید که مثنوی یا مثنویهای حقیقی بر وزن یا هم‌مضمون با اشعار مولانا و عطار و شبستری بوده است. نتیجه اینکه احتمالاً حقیقی مثنوی یا مثنویهایی عرفانی سروده بود که قطعاتی از آن را شجاع‌الدین کربالی در شرح خود بر گلشن راز نقل کرده است تا بدین وسیله شاید کتابش بهتر مقبول و پسند شاه افتد.

در اینجا ابیاتی را که در کتاب *حدیقه المعارف* آمده و احتمال می‌دهیم گوینده آنها ابوالمظفر سلطان جهانشاه متخلص به «حقیقی» بوده باشد، به انضمام سه قطعه دیگر از اشعار وی که در منابع دیگر درج شده است، ارائه می‌دهیم:

۱. از شجر روشن شود آنست ناز تا تجلی می‌نماید روی یار
۲. آنچه جان است آنچه مقصد آنچه نور چشمه طور وی است ماء طهور
۳. هم کلیم الله و هم صاحب دم است جمله عالم ز نطقش خرم است

۴. موسی عمران که او مقبول آن درگاه شد
 ۵. ای طیب دردمندان جهان
 ۶. هر که ذوق از جام تو دارد خم است
 ۷. ای چراغ روشن چشم و دلم
 ۸. سکه شاهی زدم بر نام او
 ۹. زلف شاهم لیلۃ المعراج ماست
 ۱۰. هر که معراج حقیقت را ندید
 ۱۱. شجر ز حکمت و قدرت به رنگهای لطیف

این هم غزلی عرفانی و زیبا که در تاریخ تکملة الاخبار آمده است:

- ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد
 خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت
 بوسه‌ای می‌ندهی ای شه خوبان ز چه روی
 طاق ابروی تو مهراب دلم تا نشود
 ای حقیقی چو تو را عمر به پایان برسد
 با همه حکمت لقمانش ذوا نتوان کرد

(براون ۱۳۵۷: حاشیة ص ۵۶۷).

به علاوه، دوازده بیت در قالب مثنوی و در بحر سریع در چند کتاب از جمله /حسن التواریخ، تذکرة الشعراء، مقامات جامی و دانشمندان آذربایجان (ترتیب ۱۳۷۷: ۱۹۴-۱۹۶) آمده است. این ابیات در کتاب جامی، نیز نقل شده است. ابیات در اینجا به نقل از تذکرة الشعراء آورده می‌شود:

جهانشاه بر قصد فرزند (پیربوداق که شرح وی گذشت) عزیمت بغداد نمود و یک‌سال و نیم بغداد را محاصره نمود و در حین محاصره این ابیات را به فرزند نوشت:

- ای خلف از راه مخالف بتاب
 شاه منم، ملکِ خلافت مراست
 غصب مکن منصب پیشین ما
 ای پسر ار چه به شهی درخوری
 تیغ مکش تا نشوی شرمسار
 تیغ که سهراب به رستم کشید
 با چو منی تیغ‌فشانی مکن
 تیغ بیفکن که منم آفتاب
 تو خلفی، از تو خلافت خطاست
 غصب روا نیست در آیین ما
 با پدر خویش مکن سروری
 شرم منّت نیست، ز خود شرم دار
 هیچ شنیدی که ز گیتی چه دید
 دولت من بین و جوانی مکن

گر سیهم پا به رکاب آورد
کوه بجنبد چو بجنیم ز جای
گرچه جوانیت ز فرزاندگی است
کودکی ار چند هنرپرور است
کی رسد این مرتبه فن به تو
ریگ بیابان به حساب آورد
چرخ بخیزد چو بخیزم ز پای
این ز جوانی نه، که دیوانگی است
خرد بود گر همه پیغمبر است
از پدر من به من از من به تو

(سمرقندی، تذکره الشعراء، ص ۳۴۴)

شمار این ابیات در مقامات جامی یازده بیت است؛ یعنی بیت آخر را ندارد و بعضی ابیات آن جا به جا است و با کمی اختلاف ذکر شده است. علاوه بر این، در این کتاب ابیاتی که پیر بوداق به عنوان پاسخ سروده و برای پدر خود جهانشاه فرستاده، نقل شده است که ما در کتاب دیگری ندیدیم. بنابراین بجا دانستیم برای اینکه خوانندگان هم تفاوت ابیات جهانشاه را در مقامات جامی و هم پاسخ آن را از سوی پیر بوداق بنگرند، عین عبارات نظامی باخرزی را نقل کنیم:

امیر مظفرالدین جهانشاه ترکمان... در خلال مجاری آن احوال که پسر بزرگ ترش، پیر بوداق، تمام عراق عرب در تحت تصرف داشت و رأی پدر بر مخالفت پسر احاطه یافت، بیتی چند از نتایج طبع خود در حسب حال به وی فرستاد بر این وجه که

ای خلف از راه مخالف بتاب
در نسب ار ملک خلافت مراست
غصب مکن منصب پیشین ما
ای پسر از چه به شهی در خوری
تیغ مکش تا نشوی شرمسار
تیغ که سهراب به رستم کشید
با چو منی تیغ فشانی مکن
این نه جوانیت که دیوانگی است
گر سیهم پا به رکاب آورد
خاک بجنبد چو بجنیم ز جای
کودک اگر چند هنرپرور است
تیغ بیفکن که منم آفتاب
تو خلفی، شه به خلافت سزاست
غضب روا نیست در آیین ما
با پدر خویش مکن سروری
شرم منت نیست، ز خود شرم دار
هیچ شنیدی که ز گیتی چه دید
دولت من بین و جوانی مکن
گرچه جوانی نه ز فرزاندگی است
ریگ بیابان به حساب آورد
چرخ نخیزد چو بخیزم ز پای
خرد بود گر همه پیغمبر است

و شاهزاده مذکور جواب آن ابیات نظم کرده، پیش پدر فرستاد بر این اسلوب که
نیستم آن طفل که دیدی نخست
شرط ادب نیست مرا خرد خواند
با دو جوان پنجه به هم بر مزن
بالغ ملکم ز نخستین درست
بخت چو بر جای بزرگم نشاند
هر دو جوانیم من و بخت من

کشور من نیست کم از کشورت
 بشکرت کم از لشکرت
 با منت از بهر تمنای ملک
 خام بود پختن سودای ملک
 پخته‌ای آخر دم خامی مزین
 من ز تو زادم نه تو زادی ز من
 قلعه بغداد ز من شد تمام
 کی دهم از دست به سودای خام
 پایه من کیست که جوید دلیر
 صید به قوت که ستاند ز شیر
 چون تو طلب می‌کنی از من سریر
 من ندمم گر تو توانی بگیر

(باخرزی، مقامات جامی، ص ۱۳۹-۱۴۰)

سرانجام ابیاتی که در تذکره روضة السلاطین به نام سلطان جهان‌شاه مرقوم است نقل می‌شود:

می‌خواستم که شرح الهی ادا کنم
 تا ورد من صفات جمال و جلال اوست
 تا جان خویش به صفاتش فدا کنم
 حاشا که من حکایت زرق و ریا کنم
 درمان ز درد دولت طلب کن حقیقیا!
 تا من درون درد دلم را دوا کنم

(فخری هروی، تذکره روضة السلاطین، ص ۶۶)

در پایان، نتیجه اینکه ابوالمظفر سلطان جهان‌شاه قراقویونلو متخلص به «حقیقی» از جمله پادشاهان شاعر و صاحب‌ذوق ایران محسوب می‌شود، او را دیوانی بوده که دست روزگار آن را همچون بسیاری از کتابهای نفیس دیگر، از ما گرفته است و تنها ابیات پراکنده‌ای از این شاعر — منقول در کتابهایی که ذکرشان رفت — برای ما بازمانده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع

- ابن کربلایی، حافظ حسین، روضات الجنان و جنات الجنان، به کوشش جعفر سلطان‌القرایی، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- باخرزی، عبدالواسع، مقامات جامی، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- براون، ادوارد، ۱۳۵۷ ش، از سعدی تا جامی، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران.
- تربیت، محمدعلی، ۱۳۷۷ ش، دانشمندان آذربایجان، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران.
- جامی، شیخ عبدالرحمن، دیوان، به کوشش اعلاخان افصح‌زاد، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- حکمت، علی‌اصغر، ۱۳۶۸ ش، جامی، نقد احوال و آثار عبدالرحمن جامی، تهران.
- روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- سمرقندی، دولت‌شاه، تذکره الشعراء، به کوشش محمد رمضانی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- عبدی بیگ شیرازی، تکملة الاخبار، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- غفاری، قاضی احمد، ۱۳۴۳ ش، تاریخ جهان‌آرا، تهران.

- فخری هروی، تذکرة روضة السلاطين، به کوشش عبدالرسول خيام پور، تبریز، ۱۳۴۵ ش.
- کربالی، شجاع‌الدین، حدیقة المعارف، نسخه خطی کتابخانه کاخ گلستان به شماره ۲۷۲۴.
- منجم‌باشی، احمد بن لطف‌الله، صحایف الاخبار، استانبول، ۱۲۸۵ ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی